موضوع: بررسی مبانی معرفت شناسی در اجتهاد علم کلام

پیشینه معرفت شناسی

معرفت شناسی به عنوان شاخه‌ای از علوم فلسفی، سابقه زیادی در تاریخ علوم ندارد، ولی می‌توان گفت مسأله ارزش شناخت که محور اصلی مسائل آن را تشکیل می‌دهد از قدیم ترین دوران‌های فلسفه کما بیش مطرح بوده است. شاید نخستین عاملی که موجب توجه‌‌ اندیشمندان به این مسأله شده، کشف خطاهای حواس و نارسایی این ابزار شناخت برای نمایش دادن واقعیت‌های خارجی بوده است و همین امر، موجب شد که الئائیان، بهای بیشتری به ادراکات عقلی بدهند و ادراکات حسی را قابل اعتماد ندانند.

از سوی دیگر، اختلافات دانشمندان در مسائل عقلی و استدلال‌های متناقضی که هر گروهی برای اثبات و تأیید افکار و آراء خودشان می‌کردند به سوفیستها مجال داد که ارزش ادراکات عقلی را انکار کنند و به قدری در این زمینه زیاده روی کردند که اساس واقعیت خارجی را مورد شک و انکار قرار دادند.

از این پس، مساله شناخت به صورت جدی تری مطرح شد تا این که ارسطو اصول منطقی را به عنوان ضوابطی برای درست اندیشیدن و سنجش استدلال‌ها تدوین کرد. بعد از دوران شکوفایی فلسفه یونان، نوساناتی در ارزش‌گذاری به ادراکات حسی و عقلی پدید آمد و بحران شک‌گرایی در اروپا رخ داد و بعد از عهد رنسانس و پیشرفت علوم تجربی تدریجا حس‌گرایی، رواج بیشتری یافت، چنان که اکنون هم گرایش غالب، همین است.

تقریبا نخستین پژوهش‌های منظم درباره شناخت‌شناسی در قاره اروپا به وسیله لایب نیتز و در انگلستان به وسیله جان لاک، انجام شد و بدین ترتیب شاخه مستقلی از علوم فلسفی رسما شکل گرفت. پژوهش‌های لاک به وسیله اخلافش بارکلی و هیوم، دنبال شد و مكتب تجربه گرایی ایشان شدت یافت و تدریجا موقعیت عقل گرایان را تضعیف کرد به طوری که كانت، فیلسوف معروف آلمانی که در جناح عقل گرایان قرار دارد، شدیدا تحت تأثیر افکار هيوم واقع شد.

كانت، ارزشیابی شناخت و توان عقل را مهمترین وظیفه فلسفه قلمداد کرد، ولی ارزش ادراكات عقل نظری را تنها در محدوده علوم تجربی و ریاضی پذیرفت و نخستین ضربه سهمگین را از میان عقل گرایان بر پیکر متافیزیک وارد ساخت، هرچند قبلا هیوم، چهره برجسته مکتب تجربه گرایی، حمله سختی را آغاز کرده بود و بعد هم به وسیله پوزیتیویستها به صورت جدی تری دنبال شد. بدین ترتیب تأثير عینی شناخت‌شناسی در سایر رشته‌های فلسفی و راز انحطاط فلسفه غربی آغاز شد.[[1]](#footnote-1)

معرفت شناسی در فلسفه اسلامی

در فلسفه اسلامی تا دوران معاصر درباره مسائل معرفت‌شناسی بحثی متمرکز و مستقل انجام نگرفته است، ولی در ابواب مختلف، بحث‌های مهم و ارزشمندی در این باره مطرح شده است. مهمترین آنها عبارت است از:

١. مبحث وجود ذهنی: در این باب درباره رابطه ذهن با عالم خارج و علم با معلوم بررسی شده است. آیا مفاهیم ذهنی بیانگر حقیقت و ماهیت شیء خرجی است و میان ذهن و عین رابطه هوهویت برقرار است، یا آنچه در ذهن حاصل می‌شود، شبحی از عالم خارج است و ارتباط ماهوی میان آن دو برقرار نمی باشد. این بحث با آنچه در معرفت‌شناسی با عنوان «ارزش علم» مطرح می‌شود، ارتباط دارد.

۲. مبحث نفس الامر يا ملاک صدق و کذب قضایا: این بحث نیز با مسأله ارزش علم و ادراک ارتباط دارد، با این تفاوت که بحث وجود ذهنی مربوط به ارزش ادراكات تصوری است، و این بحث مربوط به ادراکات تصدیقی می‌باشد. شهید مطهری در این باره چنین گفته است: «در باب وجود ذهنی، بحث این است که وقتی ما اشیاء را درک می‌کنیم چه رابطه‌ای میان صورت ذهنی ما و شیء درک شده هست؟ در ذهن ما چه چیزی پیدا می‌شود که ملاک آگاهی ماست؟ این بحث بیشتر جنبه تصوری دارد، ولی بحث مناط صدق و کذب قضایا این است که ملاكصادق بودن یک قضیه چیست؟ ... چرا بعضی از قضایا را می‌گوییم حقیقی، صدق و صحیح است و بعضی دیگر را می‌گوییم خطا و كذب و دروغ است؟ این مسأله که ملاک حقیقت و صدق و کذب چیست، از مسائل دامنه دار دنیای اروپاست».[[2]](#footnote-2)

٣. مبحث نفس شناسی: در این مبحث به مناسبت بحث از قوای ادراکی نفس، مسائل مهمی درباره علم مطرح شده است، که بسیاری از آنها جنبه معرفت شناختی دارد. ابن سینا بیشترین مباحث مربوط به علم را در این باب آورده است.

4.مبحث عقل و عاقل و معقول: صدرالمتألهين، مهم ترین بحث‌های مربوط به علم را در این باب بررسی کرده است که بحث درباره ماهیت علم، تجرد علم، انواع ادراک، مراتب معرفت‌های عقلی، اتحاد عاقل و معقول از آن جمله است.

۵. مبحث معقولات ثانیه: در این باب، نخست معقولات (مفاهیم کلی) به دو نوع اولی و ثانوی، و سپس معقولات ثانوی به منطقی و فلسفی تقسیم شده و ویژگی‌های هریک بیان گردیده است. این بحث در حل یکی از مشکلات و معماهای شناخت که در فلسفه غرب مطرح شده است، نقش بسزایی دارد.[[3]](#footnote-3) در مباحث آینده، بیان خواهد شد.

۶. باب مقولات: در این باب، درباره این که علم از کدام یک از مقولات ده گانه است، بحث شده است. نظریه مشهور این است که علم داخل در مقوله کیف نفسانی است.

۷. مبحث ماهیت: در این باب درباره این که آیا کلی و جزئی وجود دارد یا نه؟ و نیز در باره اعتبارات ماهیت (بشرط شیء، بشرط لا و لا بشرط)، بحث شده است. این بحث نیز جنبه ذهن شناسی و معرفت‌شناسی دارد. مبحث حمل اولی و شایع: در این مبحث از دو گونه حمل اولی ذاتی و حمل شایع صناعی بحث شده است. این بحث نیز جنبه ذهن شناسی دارد.

۸. در دوران معاصر، مباحث معرفت‌شناسی مورد توجه ویژه فلاسفه و عالمان اسلامی قرار گرفت و در مطلع آثار فلسفی یا در اثری جداگانه به بررسی مسائل آن پرداخته‌‌اند. علامه طباطبایی از پیشگامان این نگرش و روش فلسفی به شمار می‌رود، چنان که مقالات نخستین «اصول فلسفه» را به این مباحث اختصاص داده است. پس از وی، متفکر شهید مطهری در آثار مختلف به مباحث معرفت‌شناسی پرداخت و پژوهش‌های مهم و راهگشایی را در این باره به سامان رساند. ایشان علاوه بر مباحث بسیار مهمی که در پاورقیهای اصول فلسفه، و شرح مبسوط منظومه در زمینه مسائل معرفت‌شناسی مطرح کرده است، مباحث مستقلی را نیز در این باره بیان نموده که در کتاب «مسأله شناخت» منتشر شده است.

کتاب‌های «معرفت شناسی در قرآن»، «نظرية المعرفة»، «شناخت در فلسفه اسلامی»، بخش دوم «آموزش فلسفه»، جلد اول «پیام قرآن»، جلد ۶ و ۷ «شرح نهج البلاغه»، بخش اول کتاب «فلسفتنا » که به صورت مستقل به نام «تئوری شناخت در فلسفه» منتشر شده است، «نظریه شناخت در فلسفه اسلامی»، برخی از آثاری است که از متفکران اسلامی درباره معرفت شناسی، چاپ و منتشر شده است.

نکته ای در مورد سه دیدگاه تجربه گرایان، عقل گرایان و دیدگاه جمع

در مورد شناخت و ارزش آن سه دیدگاه مطرح شده است: تجربه گرایان، عقل گرایان و دیدگاه جمع میان حس و عقل. در مقطعی از تاریخ فلسفه، برخی به خاطر وجود خطا در حواس به آن بی اعتماد شده و شناخت حسی را بی ارزش دانستند. این در حالی است که خطای فی الجمله در حس یا عقل، دلیل آن نیست که گفته شود اصلا حس یا عقل اعتبار ندارد. ارسطو علم منطق را برای جلوگیری از خطا در فکر تدوین کرد.

تجربه گرایی بعدها با پیشرفت هایی که در حوزه صنعت و تکنولوزی و اکتشافات طبیعی رخ داد، اعتبار از دست رفته خود را به دست آوردند. تجربه گرایی از سوی افرادی همچون بیکن و جان لاک و عقل گرایی از سوی دکارت و پیروان وی مطرح شد.

کانت دیدگاه دیگری در این باره مطرح کرد. او خواست میان عقل گرایی و حس گرایی جمع کند و لذا فلسفه نقادی را وضع کرد. سخن وی اجمالا این است که گفت: حس گرایان معتقدند که از راه حواس می توان به شناخت و معرفت دست یافت و این سخن درستی است اما این مساله تنها مواد معرفت را شکل می دهد. تمام معرفت های ما از این طریق به دست نمی آید، بلکه ما یک سری فطریات نیز داریم که به منزله قالب هایی برای آن مواد معرفتی هستند. کانت در اینجا مقولات دوازده گانه را مطرح کرد و معتقد شد شناخت در مسائل عالم تلفیقی از حس و عقل است.

در نگاه کانت، حواس ابزاری است که مواد معرفت را به انسان می دهد. این مواد در قالب هایی پیشینی مانند علیت، معلولیت، وحدت، کثرت، کلیت، جزئیت و ... قرار می گیرد و معرفت را به ما می دهد. مثلا حرارت و نور از آتش توسط حواس درک می شود اما اینکه حرارت معلوم و آتش علت آن است، توسط خود عقل درک می شود. علیت و معلولیت از قالب های پیشینی ذهن است.

هیوم گفت تا ما با چیزی تماس حسی پیدا نکنیم نمی توانیم اطمینان پیدا کنیم که چیزی را شناخته ایم. پس بدون حس نمی توان شناختی بدست آورد. این شناخت ها همه جزئی است، اما معرفت های کلی که به عنوان علم ادعا می کنید از کجا به وجود آمده است؟

شهید مطهری می فرماید کلام هیوم که آغاز هر شناختی با حس است درست است و این همان سخن علامه طباطبایی است که می فرمود: علم حصولی حتما مسبوق به علم حضوری است. ابتدا حواس با بیرون تماس می گیرد و بعد از آن است که علم حاصل می شود. اما اشکالی که بر کانت وارد است این است که شما کاشفیت از واقع داده های عقلی را از کجا اثبات می کنید؟ ایشان این مساله را معمای شناخت می داند و معتقد است عالمان اسلامی این معما را با بیان مقولات ثانیه حل کرده اند و این از معجزات فکر بشر است[[4]](#footnote-4).

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. . آموزش فلسفه، ج۱، ص۱۴۷ - ۱۴۹. [↑](#footnote-ref-1)
2. . شرح مبسوط منظومه، ج۱، ص۲۶۰ – ۲۶۱. [↑](#footnote-ref-2)
3. . ر.ک: اندیشه‌های مطهر، ص۱۱۹ - ۱۲۶. [↑](#footnote-ref-3)
4. ر.ک: اندیشه های مطهر، مقاله معقولات ثانیه و حل مساله شناخت [↑](#footnote-ref-4)